







الحسين الشيخ عبد القادر بن محمد بن الحسين رضي الله تعالى عنه  
هو ابا عبد الله ايت شيخنا كرمنا وجهه تاروقنا بعزته

عليه السلام والحمد لله الذي جعلنا من اولاده في الدنيا والآخرة  
سنة العز والبر والحق والعدل والعدل والعدل

فلا حول الا بالله العلي العظيم والحمد لله الذي جعلنا من اولاده في الدنيا والآخرة  
سنة العز والبر والحق والعدل والعدل والعدل

وعلی المتصفت بالخیر والقوام ان یخط علی خطابی عطا  
بقطای وماری الاحتام وعام الاحتام وایام الاحتام

وزان الاحتام بعد فی شرفه وبقوة بعد صفت القام  
ادی صلواة وخطابة سنة ثمان مائة والقامها برة

الشی صلی الله علیه وسلم

هو جواس الکلم وجواس الکلم اغنی شمس القیة  
والیة القادریة اللی القیة المحض

والمعنوتة والمعنوتة المکنات المکنات والمعنوتة طاب  
یاض الاقبال قاموسه وادب الاقبال شیخ عام

13  
13  
مجلدین سلیمان علی بن جبرائیل بن شمس بن یحییٰ  
ارشدت الریح النقیات و رکت العباد

ARCHIVAL

Dr. Zafar Hossain

JA. 1. New Delhi, 1965.

MANUSCRIPT



[illegible]

این بیست و نهمین باب از نظر امام است که در این باب  
در اصل و پیشین بود و معنای آنست که در وقت برکت  
یا بیست و نهمین فانی صفت عروم عند القتال طریقت بود و جمله آن  
نشدن جمله عالیه نظر بر وقت بود و او غنی میسر میسر  
هر چه که درین بین را میسر میسر میسر میسر میسر میسر  
ماصل میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر  
کواکب اندام انسان و صفت صفت صفت صفت صفت  
نموده و فانی میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر  
اگر چه فانی میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر  
صفت فانی میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر  
فانی میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر  
میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر  
نفس میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر  
میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر



بخت من بود الفیلم مغرور و ابر کینه عانی فرود  
در لاشه افروخته شدیم است که میسر نیست  
نشد است خود و شیت جانمان بود و لاشه  
کی میسران بود خوش کاری رستگاری آورد مرا  
از عوض بران بود و الله اعلم بالصواب

والله اعلم بالصواب  
بخت من بود الفیلم مغرور و ابر کینه عانی فرود  
در لاشه افروخته شدیم است که میسر نیست  
نشد است خود و شیت جانمان بود و لاشه  
کی میسران بود خوش کاری رستگاری آورد مرا  
از عوض بران بود و الله اعلم بالصواب

و من بدو کمال قدمی ام یا قدمی که در کمال است  
خاصی استی کمال الشیخ شریفی و الله اعلم کل و علی قدم الشیخ  
و اما علی قدم چندی علی او طایفه معلوم مانع البصافی  
علی البصافی و لم یجدوا الا انما است قدمی فی الموضع  
الذی شیخ متد الا فی این قدم البصافی و علی طریق  
و علی و اما حال معاشی و حال او حضرت مدتی است  
و بی تفاوت سوای هر آنکه ظهور متکلیف است و بعد  
توان قدمی بنده علی برقیه کلی و علی الله و تحقیق این  
گوشه که سوای اختیار و احسان و قیام و کمال  
بکارت معاش و این برای این باشد که قدمی علی  
طایفه و هم برای خود و شریک است و شریک  
قدم خود و شریک شریک از آن مایه و شریک قدمی  
و شریک علی و شریک و شریک و شریک و شریک  
و شریک و شریک و شریک و شریک و شریک

وعلی القدر علی الذین استوا یخرجهم من العظلمات الی النور  
 ودر تمام مسکنی که تحت من باولیا و غیا و سبحا و نقیا و منطاب  
 واد تاد و دشاین و ذوقا سرسیت الا ان اولیا را  
 لا تعرف علیهم و لا هم یعرفون الذین استوا و کما انما  
 یتقون ام السبیری فی الیو اة الدشیا فی الاخر و بی  
 عن قمار العبد فی الحق و تقایفه فی الولی هو الحق العالی  
 فیه و الباقی به فایسارت از شدات سیر الی الله  
 و بقا عیارت از سیر به سیر فی الله او را از سیر  
 نیست نزد محققان مراد از فنا انعدام عین العبد  
 نیست بلکه فنا نشو نیست از جهت ربوبیت و مراد  
 از فنا انصاف بصفات حق است و نخواهوا ماخلقی  
 تعالی و الله اعلم بالصواب  
 فی شرح اللمعة فی شرح اللمعة فی شرح اللمعة  
 و سخن عین منورم ناقه رکبان و کشیده و زمین صرف  
 این

و چون در نزد اولیاء الهی چون آرد و لایق می دانند  
 ایشانرا کار می است این سه بیت نیز از غنای ظاهر  
 حال خود بر میدارند راسخ الاعتقاد است هر سه بیت  
 آئینه نیر غیاث است به آنکه اولیاء را که بار وجود خود را  
 موجود نمی شمارند مگر در زبان عبادت مکتوب که حاج  
 عبد الله است اگر چه منظران یقین را در ایام کریمه و  
 ربک حتی یاتیک است لیس فی نوشته اند لیکن در شکی  
 جدیدی شیخ سواد الحق و الملاء و الدین قدس سره فرموده  
 و اعد صیغه امر است تا قاست فرموده مامور است  
 که هر انچه متغیر و متاویب او را بر عبادت مکتوبی است  
 عن در عبادت که دارند و محتاج نیست که تر او را  
 باریاورد و مرتبه کمال است و آنچه واحد ملائکه  
 که در حق هر دو نمی یابند این مرتبه کمال از کمال حال و نقصان  
 در حال است و الله اعلم بالصواب

اینها در کتاب  
 لایق است

الله ملاکوستی و دوستی و دشمنی و پادشاهی  
 و بیخ غیرت رسیده از اردوستان قدم به  
 آمدن و بهترین شش رقص و ترق و کسر دال  
 شدند و یقیناً پادشاهی را از او سبک  
 و ترق و کوسی از پادشاهی و از او سبک و سبک  
 خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر  
 تمام و شویای نوم و علوم و ادب و کشتانده  
 بطریق نام و وضعی است یا نام جایی است  
 این میان و حضرت رسالت ماه صلی  
 و در آن کفار شکسته شده بود الا عراب کل  
 از دم حمله جزارد و از قبیله طفت  
 در آن و در آن حال صفت او و معلوفت  
 به آنکه علی را با سبب قطع و خفت  
 با حرف که با دشمنان باشد و دشمنان  
 مطلق میشود و المعنی هر دو نامست القیم

بسته مقابل شدند ز شمار دجل و دیو بی از آن بیاد آید  
چندم که قمر اعظمی دارد فقط قیفاک و اینها که یکسال  
آنها بر من حمله کردند من طباخچر بردوی افروخته بودم  
خودم را که تپست سوخت و یکی که به منظر او  
گفت من یکس هم خواهم که ترا خدمت نمایم او  
را سخت در مانده گری تا گاه و دست نیاید  
او را ایشان نزد دینداران فرستاد و یکی از  
چهرن آگاه به شری از عیب شمرن گفت در حال  
یکریت اندود خاک بر سر سخت و مکه شای  
عدالت او بر ما را میگردوی بعد از آن در میان کردن  
خود دیدم گفته که دنیا است که میگذرد فقر و  
فرصت کیسان را بهار باشد بعد از آن که سال  
از هر جهت بهر اعطای کرد و یکسال از این جهت  
کیسان رفع ساخته تا بهم زنگی نفس زد و او  
بود از این جهت که هم صبار الامر که بد تا بهم

از مطلب بود و بهر توکل رفتیم در اینجا حجب دیدیم  
که شسته در باب که در سیم او پیشی حجت بود و در  
و در خانه غنا رسیدیم او نیز بخان بود و از آنجا در باب  
مشاهده رسیدیم او نیز بخان بود و از آنجا در باب  
رسم آمد آقا مطلب رسیدیم حکمی با برادران خود  
غایبی مردمی و حجب و خالص مطیع من نبودند با اس  
وصفات نشی با کل منوع شده بود و در کل  
موجود شد بدینکه هر سیار در باب را قدرت  
انسانی توان شد و از آن اعلم

اللهم صل علی محمد و آل محمد  
و تقویت در جنبی تبار او حجت شد و در حجت او  
دانه است معرفت نیز نزد که آنرا می دانند می دانند  
الاعراب بعرف ما ذی النابل المعنی و معنی سید  
حیاتین یا از حیاتی که دانه است و از علمین  
حاصل معنی دانه در این شماره است که گویند

نگارین





کیفای سجاو نشین غوثا صداتی که از بغداد بطریق  
سیر و شدستان آهه بودند و در بیده تبت شدند که  
دوره حضرت پاپیوس و بعضی اشغال اگر امین این  
دور و مان حاصل شد فرمود که قلب قانی طاعت  
بلاک و وقتی قبل فیلی قد صفای مصر یعنی وقت که  
من پیش از این پیش من تحقیق بر گزیده بود برای من  
یعنی بیشتر بود من برای من براتب است  
برگزیده حق تعالی در روز الشرف احسان فرمود  
حاصل معنی ترتیب و اگر حضرت صفای که قائم بود  
زیر بزرگ حاصل شده است ادا و عود و اجتماع  
بسیار اولیاد و است باطنی بعد آن تعلیم و تربیت  
و نهایت و حاصل لاد است و در طبع سالاری نصرت  
در بنا و لایحه سلاطین و بی الکمال است حضرت  
رضی الله تعالی عنه فرموده که خدی بیلی و نهاده و نهاده  
نهاد و شکم شاطین با من با نوا و سلاطین  
است

کتاب

من می بود در رخ مبارک او صلی الله علیه و آله و سلم که رنگ  
چون عقیق سبز و زرد بود و در آن روز که در آن روز  
یست عقیق که است که در آن روز که در آن روز  
تو است ای کار خوداری بس و نظر تحقیق بود بدین  
همه که از این خاص ملوبات اختصاص است  
این عشاق در راه وفاق وصالی محسوس است  
چندین بار می باشد محرق در گشت و ریش می افتد  
تا انت ز عاقبت و در چند قدس شکر گفت و در  
در آن شب بودم که گوش من نه آمد که تن تو ملک  
بر چون که خواهم بکارم تو کیستی که در ملک من  
کنی نصرت خود منقلب کن ای زده باشی و الله اعلم بالصواب

ایضا طبع و احوال در بعضی نسخه  
بجای دکت دقت یعنی گویان و شاه و سلطان  
اعمره در شت و این تحقیق بود که چشم نگر است

ببین مظهر محمد معرب جلوتش است غنی او غنی است  
نیکوخت شدن بداد طاهر شدن الاعراب دکت طاهر  
برادر همه سناقه جواب سوال است المنفی کو شهادت  
من و اسماهان و زمین کوفه شده ذکر است سجاد  
باسطنت نیکی تحقیق ظاهر است مرا حاصل می  
بنیابت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم بارشاد و آت  
اولیاد و قاتر خباب الهی ما سورم که لایک مرش  
کرسی و افلاک و اراضی و اجزای و انس و جن و ملک و اعدا  
سپهستمداده و رسیدند بحاکم اقال خضر علیه السلام باشد  
الجن و الانس و نقاره و اعلام بسیار است که در این  
شیخ رضی الله عنه سالا فقر او باب الله بود و اظهار  
تقدس معلم حق الیقین است که اقال حل و علی نانو  
قل لا اله الا انت و احب الیک من اراد یجتنب فعلیه  
الفقر و قل لا اله الا انت من اراد منکر ان یصل الی  
فعلیه الخروج من کل شیء سوا لی و قل لا اله الا انت  
کرانی

و اما بفرموده حضرت امامت و زنت که ایشان  
حیث بنابر اینکه ایشان شفقت و رحمت و عفو کند تا  
عذای تعالی غاصی بخشد از آنچه در این سینه مرشدان اقاد  
برین ذات اقدام مرید اعلام نیافته و مرید تا که در راجه  
عوب که محتاجی در آنکه باشد نگذارد از ارشاد و ارادت و  
شخصی بنحایت غوث العالم شیخ بهاء الدین ذکاءه سر  
ام و دعوت که مرید شود او را به شکار و شرب و در آن  
بالمثال در واقع دیده که در کس سابقه هیچ میانید  
که گمانند گفت که مرشد و مرید نه او و نه میری دارند  
دیگری استوار و مریدی صانع آن زور شیخ قدس سره  
ذکر فرمود مرشد را این قدر حالت باید که اول حال  
مرید را بخواند تا شاید که الی احدا و است و مرید را اینقدر حالت  
باید که در طرفه العین از زوی کمال بر نیاید و اگر کسی از آن  
باین مرتبه نرسیده عذاب او بیان نفع است که در یکی  
والله اعلم بالصواب

الحمد لله رب العالمين

بجود و کار و خیر بکری صفت این است نظام اینست  
و در این نظام عطا می نماید و در بعضی وقتها فی رفته برین  
وقت حاصل آتی است چنانچه در بعضی وقتها در بعضی  
المال این نظام منسوب الی بعضی وقتها در بعضی وقتها  
تا آنکه در بعضی وقتها است المعنی ای مردم من مخرج  
الله برود و کار اینست که عطا فرموده است ما را ایندی  
بجزیه که در یافته ام مقام دریافت ما را تمییز می نماید  
یا اندوه یا ملت حاصل معنی نزدیکان را می بیند و در بعضی  
کما فیل البیاء و الله و الله و الله و الله و الله و الله و الله  
و این الوصول الی الله تعالی در هر آن و هر زبان  
هر شجلی بظاهر الام است و هر یک که در این  
بسیار هم در این و در این و در این و در این و در این  
عرق و شعله ای شده اگر بر شسته سوار می بود یا می شتر  
و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
ان

مگر شکلی تشبیه بر ایندن و بی نیازی نمودن فعل رفع  
کردن و به کار بردن حرکت ادبی هم گنجان بری  
الضمة و بعد از فاعل از افعال بر بالوت و بعد از  
طای و زنه شو و تحقیق است طاب لم یطأ امر من  
شته از باب افعال غن از باب تعبیل و یا برای  
اشباع هرگز از کلمات وقت امر مخدوف است  
شاه معز الام و مقتل العیس از باب فتح الازرار  
مرد متلوی مخدوف الذاکحانی قوله تعالی اعلوا  
الاد و شکر او یوسف اعرض عن هذا ما تشاء و یقول  
افعل و اشارت بفاعل امر است غایب ای تعبیل و محصور  
بعد تعبیل که بعد از شاد و عام معصوم و نه مخصوص  
خدا انجام است ماضی گفته اگر خواهی ملاکانه  
جهان در حفظ حقانی شب و روز از دل و جان  
خوان شامی غوث ربانی سک درگاه میران  
شود خواهی قرب ربانی که از شیران شرف

در هر گاه که در نگاه می آید فلک است ایستاده و در هر گاه که  
 کند خورشید فلک است ایستاده و تا بر سرش می کشد و در هر گاه که  
 ایستاده و در هر گاه که در هر گاه که در هر گاه که در هر گاه که  
 نیازی بود و این چیز را که خواهی چرا که نشان من است  
 حاصل مکنی آن فلک است ایستاده و تا بر سرش می کشد و در هر گاه که  
 لازم است که در هر گاه که در هر گاه که در هر گاه که در هر گاه که  
 رنجیدن قصد طیب و آرزو و غنا و فعل است که  
 لازم می آید و حضور اندر بر اندر و طلب درگاه و لا اله الا الله  
 بنای محصل و میراست در رفیقت آرزو مردان بود  
 که هیچ چیز نخواهد در رفیقت خود اگر آنکه حق تعالی او را خواست  
 و مراد آن بود که هیچ چیز نخواهد از کوفت بخیر حق تعالی  
 پس بر افعی باراده حق و تبارک ما باراده خود و مراد  
 و محبوب را باراده نیست تا او را مراد باشد و اگر است  
 طالب این فرسوده چنین و چنین و کان راه حق  
 و امپ ترتیب و ترتیب است شیخ الاسلام  
 از ادب

از افعال و متکامل می شود و آنست که افعال غیر در تحریف  
که بعضی می شود و در مورد است فاعل و یا متکامل مفعول است  
و جمله فعلیه معلوف بر آنالی و بهایانی تعلیق تعلیل می شود  
دارد و بجای معلوف بر آنالی و غیر فاعل بر هر دو راجع  
می شود و اولی معلوف است بر تحریف و غیره و ثانی معلوف  
معلوم است از شرط است بر آنالی تعلیق بقول منجمله  
یا در برای است جمله است المصنف که از آن خبر می دهد آن شود  
و در مورد بر آن چیزی که می آید آن چیزی که جاری می شود  
از هر دو که کدام یک از آن شود و در مورد بر آن کاری  
و چیزی نیست که برای آن است و در مورد است و در مورد است  
ای سائل که خود خبر است در زیادت و منافی است  
مکنه من از خصوصیت نفس الیه خود و شیطان که از آن  
اینها که معنی فقر مطهر اند و غیره و علم دارم حاصل المعرف  
عطیات الهی بر من قسمی دارد و می شود و در مخلوقاتی نیست  
از آنکه نشود و زمانه و ایام و غیره از آنکه خود



تبارک و تعالیٰ ما را با طاعت شیطان را و با طاعت  
 نیست یا هر دو ای خدا و منم که خدایت را بپرستم  
 در انجام یافت اگر آنها را بپرستی نه ایندایم نه بپرستند  
 که من با شما معارض نمودم در سجده الامور و در سجده  
 غوث الصمدانی رضی الله عنه و یفراتیه او شاد و سال  
 ماه و هفت و یوم و ساعت تا که سلام بر من نیکند و  
 بحر یوسف بحری و سوف بر من عرض فرسند و یوم  
 نیکه نبرد آنکه حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه عقی  
 الاثر فی نایبید و الی و صلی الله علیه و سلم هم  
 اولین و آخرین یاورشی الله عنه بتیاسیت و بحال  
 اتباع او صلی الله علیه و سلم کرامت شد و ذلک  
 یوتیبه من ایشا و الله اعلم بالصواب

ان الله اراوت قرآن پر در بحر می شنود طبع  
 نوی خوش و بفتح لند و پاک شدن آشتیا آرزو  
 و کرم

المشقة شهر بدو سال

و کاهی سی روز کاهی یک روز کم از قدر روز یکار و از تمام  
سال او قوت و در گذشتن انتصاب است  
درست این بیت ظاهر است از احوال و احوال  
بجز شخصی و بتقدم است و اینست و اینست  
مست که در روز و در که است و در که است  
خود و خود و خود و خود و خود و خود  
و این قدر است و این قدر است و این قدر است  
قبیل و در که است و در که است و در که است  
سفر و در که است و در که است و در که است  
الا انالی و در که است و در که است و در که است  
که کند و در که است و در که است و در که است  
خاک و در که است و در که است و در که است  
فان طاری است و در که است و در که است  
بجست و در که است و در که است و در که است

ایم و از خود یک باب و افکار و فیوض و در جهان درگاه  
بعد از عقل نیست چنانچه کسری با سبکدن بود  
بنامش میزد و برای نیلرث را باب میزد و هر که  
الیه نظر ظاهر بنیان تمام می آید این است و در وقت  
کعبه زاده میگفت یا الاله العالیین یا الیه العالیین  
عروم عروم را حق میزد و آنی در دست داشت و میزد و  
میزد و در آن کعبه زیارت عزیزی بود و هر که  
بر عالم حکایت می آید است و در عالم قدرت توان بود  
و در عالم که نظام در و کعبه آن نمی توان  
عین القدر است بقوت عالم قدرت در کعبه وقت  
چیز چای سیده بود و در عالم بالصدور

اللقبیر یحیی الامری و سید علی مدان ایام است  
و بعضی مشتق از بنی البری و الاعلام و الیه العالی  
مدان بلکس که خصوصیت کردن است انصراف  
افضل

هر روز را خاتم بر خاک نام نهادن چون باد و عمارت  
 فرمود باو حق نمود از اسلوب نمود که بر هیچ نام  
 ظلمت بر این و در حق و در حق و در حق  
 و اندام با این

والتی و حضرت و انرا سلیق و بیست ظاهر است تا انجی  
از یکایم سرور و بر مرده بر است هشاده شور قدیر  
صاحب نیز که مود و حقیقت حاصل می شود  
رضی الله عنه و سی کاسم الله لا علم خالق الودین  
و هدایت یا رسول الله علما و نبی کاساروی انبیا  
بین القصد است که فی انانی که فی و انشیرت رضی  
قام قدرت المولی بحمد فقط مرا شک بود  
بدین تقاربت و انکا است تا کجا ما و در در  
بر انبار اموات بحک یا سر فرج سرور  
صلی الله علیه و سلم انوار دره خایه کای و انشاده

بر آن می کند که اگر نیست در آنکه منقذ مرا هست و اگر هستی  
و باید در عین آن یعنی اگر القا کند از آن می گویم بر آنکه  
است لیکن نگوییم که آنکه تخلف را یا غرض از این امر است و او  
که است به جمع صفات الهی در استخوان خاسته است  
همای هم ذاتی موجود است و مراتب شرعی و غیر آن  
موجود است و سگ که از دایره شرعی بیرون نماند  
مهری که از دست خود و در دست خود و حال که از  
تغلی هم تفاوت شود و تغیر باید نمود و خداوند  
بنا بر این که در سن هر مهر بر محفل مشهور با وجود  
و قوت بر آن را و اگر در صورت که با سبب بر مهرش  
بر قتل خود چندان مشافهت نمود و گفت که  
شیخ سواد حق تو را این قدس سرور قلم نوشت که در سن  
در حق منصوص که شدگان را و به ایسان نوشته که منصوص  
شده باشد و در سنندگان قازمی شری و الله اعلم  
بالحقیقه

سرخ آن کوه زید و در یک چرخ سید و در کوه مهال که  
 وجود عارف کامل با قیاس و سنج نافی از ایشان  
 بنظر رواندن دشوار است اگر چه ظاهر و علویان  
 معرفت و به نظر طالی لسانه و معروض و به نظر کل لسانه  
 مطابق با قیاس و در یک میشود و در قیاس و به نظر کل لسانه  
 فوین از دست که طالی لسانه دارد و فصل الفیض و حل  
 صلی الله علیه و سلم نظام را تا بشیر نملک منور و در  
 آسانی نصرت و خلعت و براعت بر خود اختیار نمود  
 نظام را تا توان بین با من عوام بشیر و در حق و حقیقت  
 ازین جهت اراست و طالی لطیف و دل نیست دارد  
 علم با الله

الحمد لله و در روشن شدن نظام خود شدت اهدفت  
 نقال خدمت الناز من لفظ انطقتم محمود را من  
 انفعال کذا فی تلح المصادره مراد از ناو نام

آتش دوزخ و آتش دنیا را اعراب بعضی از  
 اگر انعام خود را بر آتش می بینند و با همه  
 آن آتش ها زشتی حال من یا برای من کلام است  
 حال منی اگر فروز بر روی بریزم کم شود و اگر  
 کم می ریزم سرد شود این سر است که آتش است  
 کائنات علی الله علیه و سلم سینه بسید رسید  
 بر در و در وجود غسل المخلوقات علیهم السلام آتش  
 آتش پرستان که از هزاران سال می افزونست و بعد  
 و شهاب بر سر دست و زربهار محال حرارت خانه و شهاب  
 در حدیث صحیح وارد است که هرگز خرا از حدیث  
 آتش دوزخ فریاد خواهد بر آورد و طبع من قانع  
 اطفالی یعنی زیاده که در وجود مخلوق است علی الله  
 چون آتش بر آتش آتش یافت هر آتش را  
 ساختن آن غالب بر آب که در وجود است ایستاد  
 بر آب عام شاید چون طفر خاک خود را

و توحید که متعلق است بین الحق و الحقی و حیوانیه و انسانی  
از جناب حق گرفته بقوی حیوانیه موافق شداد و میانه و  
کمال از تحت که ظهور دارد و نفوذ علی بنی است که ظهور کرده در  
نفس انسانی و قوی او از تحت که تا شریعت ایدین خود  
مشتمل بر انقاد معنی ثانیه و مرجع و صدور از تحت که میسر  
انوار است و بریدن تصور دارد و نفس از تحت که متعلق  
میدن دارد و مدبر او است پس نزدیک ظهور افعال  
حیوانیه و نزدیک غلبه بر قوای حیوانیه بر قوای روحانیه  
نفس اماره و نه حکام ظهور افعال نباتیه نفس نباتیه  
ایمان نور قلب و در امتداد و عاقبت است  
انوار فاسد و بیست کردن بر افعال خود و  
زبان غلبه بر قوای حیوانیه و ایمان و مطیع  
می نامند اعتبارات خلیق مختلفه هر یک از جمله  
مغایره که بعضی سران رفته اند تو میباید شناخت و دلیل  
لا ارباب دارد تا در تدریس و علم انصوب



الحیث یک نوع و چند مکان کو متن و حواله کرده شده  
و بضم کوه و را اینجا سیان من و یا در متن از نی کو ان  
و بقا فتنه معنی کو متن آمده است الاختصاص  
الصرف خفت عقل لام از باب افعال یافت  
از این باب سی و هجده معنی مخفیست در اینجا برای وزن  
شمر با از باب افعال معنی است و از باب افعال  
و مطلق قصد و یا در جانی برای این است المعنی  
اگر اندازم من بر خود را در کرده برایشه همواره و  
گفته شده شود در میان کوها حاصل معنی  
فعالی لما استجلی به لیجین جعاز کما و خر موسی صعدا  
ولو انزلناهم الذان علی جبل کما ایضا شعا متصدعا  
من خشیت الله و قرآن شتمل بر او امر و نواهی  
یعنی اگر شمر از اسرار الهی که بر من وارد است بر کرده

همچنانکه بدو داشت آن توانیکه از کبریا بر این رضا  
از آن توانید شمار از دست صانع عودت در دفع مال  
خواط اندیش عطا خواهم فرمود تا عظمت حلال انظار  
کند عرض کرد و اول تا آنوقت فاست اولی تا عاز  
کشد ای طالب رضا تو بسی مغروری وی لیل  
عقی تو یکی مغروری ای آنکه زبیل مرد و عالم دوری  
تو طالب نور که کنس نوری به آنکه سر و پرست از هر  
جواب را این لطیف است از الطاف را بخند که بیان  
و قلب و روح است حضرت شیخ اشیراف شهاب الدین  
عمر ابی حفصه علی السید روحی و قدس سره در عوارف  
گفته اند که با جمیع متعلمین در عالم دنیا فتنه است که امری  
مشکل بنماید که او را وجود ذاتی متعلق باشد و نفس  
از حرکت طبعی میشود روح از ظلمت نفس شایسته و عروج  
ای و متورنوار میشود و آنال قلب بنترایح  
شد و متورنور روح منیر و در قلب و روح را معا وصف زائد

حاصل شود قوی قلب مد و مجبور روح الهی قایل  
و قوی روح متوکل بر خدا و غیر روح و نیست سرنی  
و محققان تحقیق بنویسند اند که فرق اعتباری با خود  
چنانچه روح است که عبارت است از روح انسانی بنظر  
الهی حیث الیه است ممکن نیست هیچ احادیث  
که کند و مواد آن رسد تحقیق او جز خدا نیست عالم  
چنانچه روح اعظم عقل اول و قلم اعلی و نور و قوه  
و عالم کبیر یعنی لوح محفوظ و عالم طاهره و عالم  
صغیر انسانی نیز اسما و مقامات و صفات و حقیق  
الشریف و روح قل الروح من امری و قل من کان  
ای و کل من کلمه الله و قواد ما کر رب القواد ما را ی  
المنشج و کس حدیث و نف و نف و با و با و با و با  
می باشد که اگر کس مختص با رب قلوب و سخن فی العلم  
و تحقیق از این جهت که او را رویه بدن و ان صدر و قوه  
حسنه و متبع افاضه حقه بر عوی نفسانیست و قلب  
و کس

تفاوت  
تحقیق  
روح

نموده و مرض کرد تا که روند نیم و بالنت اقدار شاد شود  
بخت نمی گنم شوق نبرد بزرگ کیم الا می نبرد شوق  
فرمودند که مریدان و مرضی که در این عالم که مردم بیان  
که یکسوی باور خوانده شد تا که به شود قدم بخت بخا  
تشریف بخت فرمایند مریدان و فرمود رخصه فرایند  
ای الکریم فی القامت فی قولک حضرت شیخ رحمتی  
تعالی شایسته شود در جانشاه قدم محبت زخم فرمود  
از اوست نشان صداقت کیش را حاضر آورده او را  
مرید کرد و جلالت مریدان را بر آن گواه گرفت باز نمود  
بخدمش کرد و فرمود خیال که بود سازید و اندام الصواب

الاف الاقا انکدرت بر افتخار در باو جوی بزرگ مردم صاب  
کرم و سب کام غوغا افتخار و تک هر چیز در آب فرو رفتن  
در زمین صرف و اعراب این ظاهر است المعنی اگر

اندازم هر خود را در پای بر این بگردشامی  
فرشته در زمین در زوال پای زوالی برای  
حاصل معنی هر چه القادیر دارد اوست این سخن  
شده اگر شما رو بدیدایم اتفاق بر زمین زنها حال  
بودنت نماید تشک کرد و کمال خیر السلام  
او دایم الشیخ عبد القادر سرزمین سر راه بین بود  
اولیای خیار خیر منتول است که کاه الله تعالی آفرین  
مخلوقات کرز ایشان دنیا و افسر نمود و مخلوق  
فرقه یکی در دنیا ایا کرد و عملها اقبال دنیا نمود  
یعنی بجهان و تعالی حینت با ایشان انکار نمود  
نیز از انبیا اعتراف آن نه نمود از کمال بطلان و  
که با خود آفرید که سوای دنیا و حق چیست که تا بنوی  
آن از هر دو کون در گذشته که انچه تعلیم مانده  
هم بجهان بلی شانه فرمود که شما شداید البلیات  
میزنم که اگر بجهان و زمین و آید با بزم بقرنی  
در جهنم

کشادند برای من روزی پس من آمدم من در این  
مرا زنت کردم افتد این را حق را حق و حق  
این ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی و الله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله الذی الی کدر اندین و عمل دادند یکدیگر میان  
و فرمان دادند و نه استن و حکم ازین میان مردم و تقاضا  
بشع و تقوی بضم در گذشتن نیز از جای که بدان رسیده  
و رفتن نام و باری روشن فرمان الصراط المستقیم  
خدا را از اعراب عطف جمله سابقه فحکمی نماند جز احد  
الشرط المات یا عطف آیه فی فعلیه و یاد در حالی باشد  
و ولای و قل فی عموم متعال اهل لغت با اختیار ال اتحاد  
دارند لیکن در اکثر اقل فی بصیرت عموم است و ولای  
مختص با قطابت است و بعضی معتقد به تمام است  
المعنی و الی کدر اندین و عمل دادند را طریح سبحان فرشته

بر وجه الطایف متقدمین دستاخرین پس در این  
 سؤال امار این کرامت غریبه و بیس قراین مرید  
 شد و در هر حال یعنی هر زمانه حال الی قیام القیامت  
 حاصل معنی بداند هرگاه که ولی بمرتبه بر دلالت کامله و  
 قطعی بمرتبه قطعیست بالغیر پس در این حیات  
 و بعد از آن فی الحقیقت موتی بعنوان کتبت ترقیات  
 باقی است الان کجا کان و تتر و محققان بهر زمان  
 وجود ندارد و مگر حال چه افاضی گذشت و مستقبل  
 پیش است حال موجود است هر چه بود در این  
 زمانه حال است نقل است که تواریری تجارت  
 بجناب خوت الاعظم رضی الله تعالی عنه آمد و الناس  
 بیعت کرد فرمود که بعد از معاودت تواریر بیعت  
 خواهد شد بعد از آن که در بغداد معاودت کردند  
 که وصال حضرت ایشان شد بر قریه شریف آمد و ندا  
 کرد اینست فی شانک کذب و خلافت جواب آمد  
 مرشد

در شدید ال کسور با و شده سرور و شرف و عظم  
از روی شرف و عظمت و جلال و غرور آن در کردن  
اندیش و کار و عذر کسی سوال از این بوی  
و او نموده ترازو است حضرت این میت ظاهر است  
لما عزاب عرفت بالینت الساق المعنی وقوت داد  
و دیده و رزق نماید مراقب تعالی بر مخفیات بود که قدم  
بر عهده من گذشت است یا متعجب ساخت مرا و عا  
فرمود مرا در باریت من حاصل معنی کریم کار ساز  
نمودم بنده تو از اسرار قدم خود را بعلم گماشته و  
مرا از کارخانه عطیات من کرامت فرمود و از ترن  
ما عزاب بر شکای میجویات و از رازش تا عرض  
و باری حقیقت کردیم خیال نه در عواید جواب سوال  
نه گوار اندیر آنکه سر و اخفی اندر بعلم السراخی سرور  
مشهود است اندر آنست که بعضی خواص ایران  
و شد و اخفا نیست که لا یعلم الا الله عز و جل



عنه رضا حبیب سرور اینها صلی الله علیه و آله  
می نویسند که اشرف در علیه السلام بعضی مشکوک  
خود را از دینی بر سبید و بعضی مخفیات خود را  
اطلاع می فرمودند و نزد بعضی سرانست که ضابط  
بران الملاحه داشته باشد و اخفا است که ضابط  
بران اطلاع نباشد و احتمال دارد که مراد از سرور  
غیب و غیب الغیب باشد کما قال تعالى  
فلا یظهر علی غیبها احد الا امری بر تفسیر من رسول الله  
بعضی کربل را بر غیب اطلاع میدهند یعنی مراد  
اولیا و قطاب را که بر اقدام رسانند بواسطه  
کمال اتباع نیز غیب الملاحه دهند و احتمال دارد  
که مراد از سرور قدرا باشد در اطلاع ابدا یا نه و در  
سبوت الاسرار نور الدین ابو الحسن آورده که سرور  
شیر رضی الله عنه فرمود که یقینا خدا آگاه دین  
نقد بر رسد اما ک گفته اند که قدر رسیدیم

که حال است یابان هزار بر سر من تا جایی که آن حال  
 بیان جسته افشاستاره بالعبود من بعد فی بطن  
 جنت خیا آنچه تولد رضی الله تعالی عنه در لجه الشکوت  
 دو والد ماجده ایشان کوایی بصوم و دیون که به اعاد  
 ما امروز شیر تناول نفرموده و من قسم غریب و انباء  
 حال عجیب نیست بحضرت خواجہ اختیار اوستی قیس  
 سر بعد چهار سال و بیاراه و چهار روز که با در شان  
 بکشتی بروی حضرت علیه السلام تخته از فضل ایشان که  
 ویر رسید که چه نویسم گفت سبحان الذی اسری <sup>بعده</sup>  
 لیلای رسید که سابق کی تعلم یافته گفت والد من  
 چهارده سیاره حفظ کرده بود در بطن فرا یاد گرفتم  
 مقطع مدح ایشان گفته مرده دل گشایم و  
 نام تو محمدی است مرده تها زنده نما حضرت غوث الثقلین  
 و طلب مسکن بغلامی درت منسوب و انچه  
 لیزا حضرت غوث الثقلین حضرت رضی الله عنه فرماده

کیست عقل من و بین فرقه که باو مثال من خلقت  
عطا شده باشد که من که ارا از و متعال یاد است که محال  
نظر از وصال اتصال فرمود اگر چه بدین بیان هم وصول  
قبول محصل است لیکن منتهی مجرب التفریق ام  
موجودیت کبری مرا ساز و داد است چنانکه نبات نبات  
صفات سرور صلی الله علیه و سلم مقام عظیم  
مجویبه که امت شده است و رفو است الطیف  
یزدانی خلعتی از صفات روحانی و الله اعلم بما

اللعنة الاطلاع بکبر و سکون طاعتیه و در کردار شدن  
و وقوف دادن کسی از سر خود و تشدید طاعت  
و رشدن بزلای چیزی بر آمدن سر بر تشدید  
راه بر تشدید شود و اصل نیک و در میان  
چیزی و بهترن و بر کرده نسب قدیم گفته و برین

سلطان باید شایسته برای حکم استوار برای شایسته  
المنقح من یازم و در مشایخ اسب مانند سوار و کلاه  
و اسب که با این مثال کرامت شده است  
منقح یاز محبوب و مرغوب و مرغوب و مرغوب  
و در دست دوست و از روی شکار راه دارد و در  
نرخندی و کمال نخندی سلطان است و تربیت او  
بباید پس غیره که چندان اعتبار حضور سلطان ندانند  
اگر چه اسب و دارنده او عزیز است بیکان با اختیار یاز  
دارنده را و نمی ماند و یاز سلطان اسب بردارد و یاز  
یاز سلطان و تحسین اسب و قبیله است که در دست  
یاز باشد من مانند یازم خدا الله که بیشتر مقام من  
قدرت است و خوشانه و تربیت فرمای من است  
و کائنات است صلی الله علیه و سلم که مقرب  
و کلاه سلطان حقیقی است و در من یاز کل  
ایز و کفر حق و بجای است و دیگر مشایخ مانند اسب من

چون طوبی دارند و گاه کاهی تر سواری خنوری  
دارند و بعد علم الصوم که آنی است و عذر آن

الفقه الکبیر بوشانیدن خلعت کبریا و خدای  
 که بوشانند طراز کبریا معری جامه و مو صیقل  
 جامه با خوب می بافتند عظم بفتح نزدیک شدن و ضم  
 نزدیک و می شود از خبری تیجان بجز آیه است و کبریا  
 تیاج نیز آمده است کمال بفتح تمام و تمام شدن الص  
 کما من غریب توج از باب تقبیل الاعراب فاعل کسانی  
 می زود است و هو الحق جل و علی خلعت مقبول ثانی  
 اوست بجز از عظم اضافه می آید جامه مجرور متعلق  
 و این نیز مشاهد است کسی سوال کرده بخشی شی  
 وصلت الی ما وصلت بین لنا قال کذا تو حنی  
 عظم کبریا یعنی بوشانید مرا الله تعالی خلعت  
 ثانی الله بجز از خبری و ما است که در باب است  
 که کمال است

که است و دردی حال بجزیر من الذی صاف در دهن  
 منور و در تنگی سال بکون است کمالی مراتب  
 و در سلایک و بیرون و سبب شایع در ذوالجلال  
 و در ذل قاعلی می اتران بر در بر اختلاف  
 گوئی و جبری است و یا در جلالی برای منکلم یا برای  
 استیلا و قهاریه و سبب بر سبب حدت و در  
 طفت برای غزوة شعر الممتنی من در حدت و در  
 الی کیام و کسوت کرد و انید و انید و انید  
 یوست قدرت و کار من کرد و در حدت و در  
 بار ذوالجلال و جلال یعنی بداند و من انید  
 مقام من و بر مقام تمام است از انید و انید و انید  
 نزدیکی که مقام محبوب است برای ما یوسل و جلال  
 و انید و انید و انید و انید و انید و انید  
 و کانی است بار ذوالجلال و جلال و در حدت و در  
 اوست حکم بر حدت و انید و انید و انید  
 الی انید و انید که اگر حق بیانه و انید و انید

MANUSCRIPT

بسم الله الرحمن الرحيم  
بیت و نام نه که ملک دیگر او و صرف خود  
و در

الله از این نوریت مشهور و بازی نیز گویند  
اشتباه بفتح خیری سیاه و عقید که سیدی او  
ناله باشد و سیاهی و فرس بر خدایت و در  
و شیخ و خواه مثال بکمر مانند و کالیه  
و مثال سیاهی را گویند که از باب هدایت را  
سالیس که است فرایند الاموات است  
شیخ معلولت الاله از این نیز جمله منافق  
گویند که شد رضی الله تعالی عنه چگونه و  
و بعد از آن حضرت قریب است و است  
انکاری فی الرجال متعلق باعطي و تقدم امیدی  
و تمام انکار است یا یا خبر و متعلق بجا  
و اعطي نشان مصدق الحق حال است ای

انکار

خبر علی سلام فرمود ما حجتی نداریم که او را بگویند  
و بهر متادین سرزمین شیخ به اتفاق اهل  
مقاله خود اجماع بر این مکرر می و ایام و سخن آن  
که قاضی عراق بودند و آیه مال و آن بکار می نمود  
به اتفاق اهل ایم و از زبان اولیا ظاهر می شود که هر  
شیخ شیخ وقت بن عبد الله بنقول است که در سال  
غایت الشیخ علی بن عبد الله بنقول است که در سال  
و می است حضرت صدوق البکر را و اولیا حضرت  
شیخ عبد القادر را و سید ترمذی و سید الطائفة  
بنید بنیادی گفته که سلطان العارفین بایزید بنیاد  
کا الی فی ائمة و حضرت شیخ رضی الله تعالی عنهما  
که حق سبحانه و تعالی بایزید عطا فرموده از زبان  
و بهر سخن که است که می آید تا اول حدیث دوم  
آنکه نامشروع فرموده از آن در اصل تا بعد و از آن  
در اصل برضایت رضی الله تعالی عنه واقع اند که از آن



در این مختصر طریقی می انجامد و الله اعلم

التمنیه حضرت سرکات الثالث وفتحین نزوی و  
حضارة سند غایب و حضرت و حضرت  
نعمت کذا فی القاموس تقریب نزدیک  
و حدیث شریف در کانه و کبر و دست  
کردارین و غیره و در اسب خردن و دست  
کردن و احسن ای کانی و حال  
بزرگ شدن و تشدید لامینه است  
بعضی استخوانهای پیر فنی واقع است  
در عین این بیت باری تا مل ظاهر است  
از آن حضرت القریب جلالت الله علیه  
مقدم و سوخته بیان فرمود که ما سکون حال  
خوشه که مرتبه بر شرف شما و مقام لطیف

عن کمالی زات علی خات محمد الرسول الله صلی الله علیه و آله  
علیه السلام بودند چنین که بعد از حضرت رضا علیه السلام  
باشد و در او احوال که برتر معروف گشتی حضرت غوث الاعظم  
رضی الله عنه تمام کرده و در او انا اقدم بر پیشین  
آمدن ایشان باشد و معروف و مشهور است از حق تعالی  
عنه بر او و او و فرار و راه و دونه ازین است و این  
نقل صحیح شده و بر او و او و فرار و راه و دونه ازین است  
در خلیف ابی بیت آید است و اولی ازین است  
خواهد بود و علم با این سبب است

اللهم مقام بعضی مکان علی بن خیرای ابی جعفر  
کروه مردم و تخلی بسیار دارد و نام مردمانه و کردار  
و اسم واحد را با قوت او کردن و ششم است  
فراهم آوردن فوق بلند کرد و دیگران را از علی  
و قائله و مونس علی و عبا تا که و غیره است

بسم الله الرحمن الرحيم  
سوال که حاصل شمار اولیای  
زمانه و آید به شمار است با اولیای متقدمین  
لیکن تحقیق باطل الحاصل و در بعضی نسخ بجای  
واقع است قاضی خیر و ذکر مقدم برای اتمام  
مدح و بر علیه حمید سائده جمله صواب را از عالم  
الحاصل خبر و خبر است و یاد عالی یا رکاب است  
مقام شایسته تقدیم وجه تاخرین بلند می دارد  
لیکن بمقام فوق شهاب جمع اینها را لا بد است  
وجه آخرین هم بلند است حاصل می شود  
نوتبه مقام رضی الله عنه از پیش تقدیم می شود  
و در نوع اشاعت اقرار و وقوع جمعا ناکند  
مقول اخلاص است از حق و قوی است کما قال اکمل  
شعری قبل یا حق علیک یا ایا القادر تکلم  
اینها و در سبب که این از اخص نبوت است  
و صحبت سرور اینها صلی الله علیه و سلم فرید بر ملا  
حضرت شیخ رضی الله عنه فضیلت و شرافت

متعلق باو ملکی معلول لایزال این معلول است  
و اتصال معلول بر معلول و یا در و خیا می در  
برای تشکیل المثنی نوشت بیان کردید ای اقطاب  
و اولیا پس بخورده و باقی مانده من و و باقی  
لندی در است و در دستن من بقرب المثنی است  
تقارن نیست یا نیست معلوم قوی است  
عاصل معنی کو یا سوال کردند که در دست و سوال  
و در دست کمال با جمع اقطاب است  
فرمودند نیم فصلی است یعنی پس خورده است  
سید که از کمال کمال و سال مشرف شد  
و اتصال با راعه شایسته مقام مرغ است  
من در وسط در رابطه میان شما و محبوب است  
برای من با شما تصور نیست خرد و خرد  
علی عرض آن اگر کم عند الله انکم  
اوست با شما بزرگ شوی که بزرگی نبوده

اوست است و همشای این کلمات است برای غلبه  
 که استخوان مرعی علا و اظهار محبت بروردگار  
 و اما حجتی بر کتب خود است که آنال البقی ضلی الله  
 علیه و سلم اما بعد و اما در و اما خیر و اما ای کمال  
 انشراح پس خورده به برکت نضله کدشت شریف  
 سور المؤمنین شفاء تحقق پیوسته عارفی محقق  
 مغنی این فرود البسور را به شرح من الغم و اما  
 الکلام بر کمال که در عالمی کلام احکام است  
 و اما از این که در دنیا و آخرت و در دنیا و آخرت  
 شفاء برکت در ظاهر است که در بر است  
 اما کمال فی زمانه و فی بعد است باشد و در شفاء  
 از ان زمان به طریق اولی جابست به که انوار  
 بتسل و نقل ثابت که به مجموع اولیا ظهور شود  
 یافت و در شفاء شریف غیر القرون قرنی تم لم  
 الخ و ان بر است حضرت پیوسته و سکر صلی الله علیه و سلم

وراه نمودن بقال سعادتی در گذشتی انقاس  
 انکاستن بباله الوصل الوصال بیوستن بقول  
 کفن انحر شرب النحر طافت انتحار و انقاس  
 بلند شدن الصعود السبق من ضرب مغفل حج  
 کما من الکوس و کوس نیز آمده است تلت معرو  
 تعالی ارموشن بر بعضی اعلام غمر انوشه  
 است و شربت انحر و اب الحرف علی ستانی  
 حریف اگر بعد از این باشد کلمات الوصال  
 مقبول ثانی علی استند کفری الحفل یا منصوب  
 الحفل یا منصوب الحفل ای معنوا یا معنوا  
 و معنوا ای خلا اگر فصل اول معنی دالالت است  
 فئات بر و خفای است و اگر معنی سبب داون است  
 معنوا یا معنوا است بر این تقدیر جمله و شرط معنوا  
 نیز تواند گذشت بر این معنی فئات نحوی تعالی  
 مقبول قول است و در انحر محبوب یا معنوا

است  
 اند

۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰

و رطب قبل العصر العاقرين بالفرق بين المحبت  
تعالى ليهوى على القلب والمحبت محل فيها القلب  
المسنى آيب وادمارا رعتولى كرومارا محبت  
كاسما وصال ايحى كاسما كرو وند وصال  
يوديس كاسم شراب رايعنى محبت ليهوى كاسما  
من ارتقاء كاسم كاسل معنى كركه كركه كاسم  
از بوسه بشت شرب وصال الاله اشرف  
من كاسم كان مزاجها كاسم اعينا ليهوى  
عبارة ليهوى كاسم كاسم كاسم كاسم  
يد كاسم كاسم كاسم كاسم كاسم  
روز به مقر است قرار كاسم كاسم  
شجلى على قدر الهوى كاسم كاسم كاسم  
غرضه است كاسم كاسم كاسم كاسم  
دارى هر لحظه مراناره كاسم كاسم كاسم  
خدا تخلى الهوى كاسم كاسم كاسم  
ببست ترقى در حاضرت در حاضرت كاسم

دارد قطب را و عبدالمصطفی است و بلاد حرات  
تعلق با ثواب که طایف فلک بر فلک چهارم است  
دارد قطب او عبدالمجید است و بلاد او را ای الهی  
که تعلق بریزه که مغنیه فلک است و سعد اصغر فلک  
سوم است دارد قطب او عبدالمجید است و بلاد  
ایضا و هم که تعلق با ثواب که در میر فلک بر فلک  
نوم است دارد قطب او عبدالمجید است و بلاد  
ایضا که تعلق با ثواب که در میر فلک بر فلک  
اول است دارد قطب او عبدالمجید است و بلاد  
قطب او عبدالمجید است اگر از قطب بداند  
که در فلک است و میل الی الجنوب میشود  
بجهت قیام عالم و است حکام می اوم مقامش هرگز  
تایم میگردد و یابین از اقطاب مرتبه و عقاب  
و آن دو شخص بر قدم حشر مثل اند و یابین از آنها  
اعمال و آن پنج تن اند و یابین از آنها اولاد  
آن چهارند که استار و بعد از حکام است

مطابق



از وجود و هیاتون آنها نیستند و باطن آنها ابدان  
و ان چهل تن اند و بعضی گفته اند که هفتاد و دو تن  
از زمان انقیاد و ان سید که بر این دایره ایست  
اختیارند و در این دایره که بر این دایره ایست  
اند و انرا از امتیاز نیز میگویند و باطن آنها و خا  
بر اند که برقع بر این است از مخلوقات بر کس  
ایشانست و قسمی و قرن ایشان صابن اند  
و قسمی مشغول حال اند که ایشان را بر سر و کلاه  
و ایشان به این فرقه و علی ختم الوصایست  
کما تم النوة علی نبیا علی اند و علی و سلم و سلم و سلم  
آنحضرت صلی علیهم السلام است و در این کونین  
انام مبرک است و در این کونین صلی علیهم السلام  
میگویند و انرا علم

و انرا از این فرقه و در این کونین  
و انرا از این فرقه و در این کونین

ARMY  
ARCHIVAL CELL

Dr. E. J. 110  
JAN 1944

MANUSCRIPT

*Handwritten signature*

# MANUSCRIPT

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

1

در تیر غمت اگر چه در ترب وصال و سکر حال که بظلال  
خدا در اوست. لیکن بحقیقت معلوم و معلوم دانواع  
معلوم علمه اوست چنانچه در روایات صلی  
علیه السلام در نقلی اولی که شایع شده باشد از علی  
یا از علی بن ابی طالب و هم در مضمون آنکه در روزی علی  
رضیه نیز و نیزه اخیری همچنان شد و در عرض آن که  
بنوعی موهومات که از اول و آخری تیر و قوت و غیره  
بیان شدند که این طالب علم آنست که علی را در  
تجربیات و احسان کرده است و حال آنکه در کتب  
که وقت باشد اینها در زبان در دعوت است و در وقت  
هر چه بودی می آید و اینها را میسر بود و اینها را  
پیران بدون و سرمان شدن نیست است و اینها  
حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه بعد از حجت  
که بتمام بود و در آنکه می آید و در وقت  
و اینها را قطعات و هم در شریعت او و اینها را  
فرمود و مطابق این معانی که در لغات اینها

شده است بکبریا و جبهه تعالی و تقدیر است  
تطویل می انجامد تا مل و تدبیر و اعلم بالحق

و اینست که در این کتاب آمده است

و اینست که در این کتاب آمده است

و اینست که در این کتاب آمده است

و اینست که در این کتاب آمده است

و اینست که در این کتاب آمده است

و اینست که در این کتاب آمده است

و اینست که در این کتاب آمده است

و اینست که در این کتاب آمده است

و اینست که در این کتاب آمده است

و اینست که در این کتاب آمده است

و اینست که در این کتاب آمده است

و اینست که در این کتاب آمده است

ان اولیاء الله تعالی الی یوتون ال یتخلون من داری  
دار و من یخرج من بیت بهائرا الی الله تعالی است  
بیت باقی است و امر طلبه تربی بلعرب است  
کجانی الکلام الله سی من تربی منی شکر الترتیب  
الیه در اعاد الله اعلم

الذی استخرج کوشیدن و قصد کس کردن المشی  
رقتن بسیار و التهم تنه من و در یافتن و در بعضی  
شبهه است و الهم اندو یکین شدت السكر بالضم  
مستی و مرست شدن و یفح آسب و کبریه است  
و یفتحتی مست شدن البین یفح دوری بود  
و در شدن موالی مع موالی آزاد شده و آزاد کرده  
شده و شرا دار و میرعم و یار و بسایم هم عمده  
الضرفه سعت و شفت اغیر که عایده بحر است  
فی توفیر طرقت شتر متعلق با و بجزایر است  
الشرط المعنی فی شفت و قصد کرد و تشریف

محبوب است یسوی من در کاسهای مسعدده دریم  
من در کاسهای مشدده میاندود  
در میان من در میان تاران و بسایه باویم  
حاصل معنی و معنی کسبی محبوب است بطریق  
نقشانه یسوی من مشتاق است من خود را بکشتی  
در میان مختاران ممتاز و مریض باویم که یکسان  
من نبود و بر تفرقه و تحول در بافته شدم که با او  
که هر یک ما را بنور رسد معذرت خواستیم یا حسرت  
آنکه من انظار مرا تیر خود نمایم بالعی الهی  
مقتدای خود مبتدیانند قل انکم تحتون الله  
فما یجوزی عجله الله در تخیل آورده که میفرستد  
حرکت در و بود چنانکه حضرت رسیده رضی الله  
عنه از حال او پرسید گفت من دین ام از دست  
بهدا گشت رسیده ام حضرت دست او گرفت و حال  
جوان شد گفت انت می الدین لی انظر  
را نیز دیگری اظهار کافیه امام باین نام اعلام

و قصد کردن در بعضی بنویسند و او را شربت و آب  
نوش و نه شربتی الشربت حرکات فلک انشا پرین  
و در روزی و بعضی بنویسند و او را شربت و آب  
نوش و نه شربتی الشربت حرکات فلک انشا پرین  
و در روزی و بعضی بنویسند و او را شربت و آب  
نوش و نه شربتی الشربت حرکات فلک انشا پرین



[illegible]

المؤلف فضل المجتهد في آراءه باثباته في شرحه  
ومنايطه التبيين في شرحه في العلم بالدين والادب  
يوسف بن الصوفى في شرحه في العلم بالدين والادب  
مفعول في شرحه في العلم بالدين والادب

نظیر محال می نمود لایم باید بود  
حسرت والا ارشاد اعلی لا یداء عالم حق الیقین  
شیخ ساجد الحق و الدین یاد بود قصه نیست خود و در حق  
و حد و کسب بطایع مفهوم تحقیق القیاسات و هیئت اخر  
و معنی و صاحب حق آن مدد که گرامست داد بقیاس  
و رسداد افشاد و نامش نیست الا بیانش نهاده و بیان  
طبیاع نظر آن کم نیست که نیست خود و کسب  
یا بعد در لازم الظهور می نماید که بیانی اوزان  
بر نوزده نوع قسم است از اینها اوزان ثلثه  
اشعار عربی و فارسی و نغصین و فارسی و در واد  
نشد که اینها که این قصید و قصیده و قصیده  
سه کس از دودست شتر است و نوزده اوزان  
نوزده اشعار است و نوزده اشعار است و نوزده  
نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده  
نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده  
نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده  
نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده



اینکه این عالم بهشت است و دنیا در حال برای سکونت  
بندگان که قول خودی بر هیچ حرف است بقول برای  
سکونت و حال برای خالی و قال علیه ای اعرشی علیه السلام  
فی صوره المعنی آفتی که می تحت از علم من از کتب  
مترجمه و من از این خوبتر که در این عالم است  
ایچو بهید بر حال من و در این عالم که است

[illegible]

